## جلسه 58-916

**سه‌شنبه - 19/10/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌الله الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به مسأله سوم عروه بود که صاحب عروه فرمود یشترط فی الکفین وضع باطنهما مع الاختیار که راجع به این توضیح دادیم.

بعد فرمود و مع الضرورة یجزئ الظاهر، در حال اضطرار که وضع باطن کف غیر مقدور باشد یا حرجی باشد یا ضرری باشد مجزی است که ظاهر کف را روی زمین بگذارد کما انه مع عدم امکانه همان‌طور که اگر وضع ظاهر کف هم ممکن نبود مثل این‌که این شخص مقطوع الکف است ینتقل الی الاقرب من الکف فالاقرب من الذراع و العضد.

تعبیری که صاحب عروه دارد می‌‌گوید و مع الضرورة یجزئ الظاهر، این موهم این است که متعین نیست در فرض اضطرار وضع ظاهر کف، ممکن است کسی بگوید مخیری بین وضع ظاهر کف یا وضع باطن ذراع. و لذا آقای حکیم فرموده بل قیل انه متعین بلکه گفته شده است که متعین است در فرض اضطرار و این‌که نمی‌تواند باطن کف را بر زمین بگذارد متعین است ظاهر کف را بر زمین بگذارد منتقل نشود به باطن ذراع. و لایخلو من وجه این مطلب هم خالی از وجه نیست بناء بر این‌که ما قائل بشویم که وضع باطن کف لازم است اقرب به باطن کف چیست، ظاهر کف است، و طبق المیسور لایسقط بالمعسور باید ظاهر کف را روی زمین بگذاریم، و اگر هم شک می‌‌کنیم که متعین است در این حال وضع ظاهر کف یا مخیریم بین وضع ظاهر کف و وضع ظاهر ذراع ما که نمی‌توانیم وضع باطن کف بکنیم، می‌‌شود دوران امر بین تعیین و تخییر و ما قائلیم به اصالة التعیین و لذا احتیاطا باید وضع ظاهر کف بکند کسی که مضطر است و نمی‌تواند وضع باطن کف بکند حق ندارد اکتفا بکند به باطن ذراع.

ما اصلا از تعبیر صاحب عروه نفهمیدیم که ایشان متعین نمی‌داند وضع ظاهر کف را، و مع الضرورة یجزئ الظاهر این اجزاء مثل امر در مقام توهم حظر است، مجزی است ظاهر یعنی نگران نباشید ظاهر کف را روی زمین بگذارید، ‌ظهور ندارد در این‌که بگوید متعین نیست تا ما بعد توجیه کنیم چرا صاحب عروه گفت متعین نیست. مهم نیست.

اصل بحث این است که آیا با عجز از وضع باطن کف تکلیف به وضع الکفین ساقط می‌‌شود یا منتقل می‌‌شود به وضع ظاهر کف؟ باید مبانی را نگاه کنیم:

اگر مبنای ما مبنا مثل آقای خوئی است که می‌‌گویند در فرض قدرت بر وضع باطن کف انصراف دارد امر به وضع الکفین علی الارض به وضع باطن الکفین، چون فی حد نفسه ضع کفیک علی الارض شامل وضع ظاهر الکفین می‌‌شود، اگر شخص متمکن است از وضع باطن کف برای او متعارف است وضع باطن الکف، ‌کسی که عاجز است از وضع باطن الکف، ‌برای او که متعارف نیست وضع باطن کف، ‌برای او اطلاق ضع کفیک علی الارض اقتضا می‌‌کند که ظاهر کف را بر زمین بگذارد. اگر این مبنا را بگوییم که آقای خوئی فرمودند طبیعی است که از اطلاق امر به وضع کفین بر زمین در حال سجود می‌‌توانیم بدست بیاوریم که شخص عاجز از وضع باطن الکفین مامور است به وضع اصل کفین و لو بظاهرهما.

و لکن کسانی مثل آقای سیستانی که می‌‌گویند اصلا کف یا قطعا یا احتمالا اسم برای باطن الکف است، ‌بحث انصراف نیست، کانّه امام فرمودند ضع باطن کفیک علی الارض، من عاجزم از وضع باطن الکفین علی الارض تکلیف ساقط است، چه لزومی دارد وضع ظاهر الکفین علی الارض بکنم؟ اینی که آقای حکیم فرمود قاعده میسور اولا قاعده میسور کبرایش درست نیست، کبرای المیسور لایسقط بالمعسور، ثانیا بر فرض کبرایش درست باشد عرفا آن‌چه می‌‌آوریم میسور از آن‌چه که واجب است باشد. عرفا اگر بر ما واجب است وضع باطن الکف علی الارض وضع ظاهر الکف میسور از آن نیست میسور از آن وضع بعض باطن الکف است. مثل این می‌‌ماند که من نمی‌توانم با آب مطلق وضو بگیریم بگویند میسور از وضو با آب مطلق برای من که عاجزم از وضو با آب مطلق این است که وضو بگیرم با آب مضاف، به من گفتند به سمت راست برو من عاجزم به سمت راست بروم، به سمت چپ بروم از باب قاعده میسور، ‌نه آقا، تو که نمی‌توانی از سمت راست بروی همین که سر جای خودت بنشینی احترامت بیشتر حفظ می‌‌شود برای چی می‌‌روی سمت چپ. قاعده میسور اگر هم درست باشد در جایی است که این کاری که می‌‌خواهی بکنی عرفا میسور از آن کاری باشد که واجب است و نمی‌توانی بکنی. عرفا اقل و اکثر باشد و وضع ظاهر کف که می‌‌گوید نسبت به وضع باطن کف اقل و اکثر است بلکه متباینین هستند.

اگر هم آن وجهی را که خود آقای حکیم و آقای سیستانی فرمود که وضع باطن الکف لازم است از باب دوران امر بین التعیین و التخییر، برای قادر بر وضع باطن الکف از باب دوران امر بین تعیین و تخییر وضع باطن الکف لازم است، این یک قاعده‌ای است در باب دوران امر بین تعیین و تخییر که باید شخص متمکن از محتمل التعیین باشد آن وقت بحث می‌‌کنند آیا لازم است احتیاط بکند محتمل التعیین را بیاورد کما هو المشهور یا می‌‌تواند برائت جاری کند آن عدل آخر را بیاورد کما هو الصحیح اما کسی که از محتمل التعیین عاجز است شک در اصل تکلیف دارد، من که نمی‌دانم مولا به من گفت اکرم زیدا او عمرا یا گفت اکرم زیدا و من عاجزم از اکرام زید اصل تکلیف مشکوک است چون شاید تکلیف فی علم الله به اکرام زید تعلق گرفته است و من عاجز از آن هستم. بله اگر قادر باشم بر اکرام زید بعد این بحث پیش می‌‌آید که آیا احتیاط کنم اکرام کنم زید را محتمل التعیین است یا مخیرم بین زید و عمرو. حالا که من عاجزم در مانحن‌فیه از وضع باطن الکف در اصل تکلیف به وضع الکفین علی الارض شک دارم خب برائت جاری می‌‌کنم از آن.

البته اگر شما در بحث گذشته که بحث لزوم وضع باطن الکفین علی الارض بود از باب دوران الامر بین التعیین و التخییر رسیدید به این‌جا و قائل به برائت از تعیین شدید، البته آقای حکیم و آقای سیستانی قائل به احتیاط شدند گفتند اصل عملی اقتضای احتیاط می‌‌کند به وضع باطن الکفین عند الاختیار ولی اگر شما نوبت رسید به دوران الامر بین التعیین و التخییر و گفتید مبنای صحیح برائت از تعیین است آن وقت این‌جا که عاجز شدی از وضع باطن الکف علی الارض یک علم اجمالی برای شما شکل می‌‌گیرد، می‌‌گویی خدا! چکار کنم از دست این علم اجمالی و سازندگان این علم اجمالی، علم اجمالی پیدا کردم یا فی علم الله الان من مکلفم به وضع ظاهر الکف در صورتی که امر به جامع تعلق گرفته باشد طبعا جامع در حق من منحصر می‌‌شود به وضع ظاهر الکف چون عاجزم از وضع باطن الکف، یا بعد که حالم خوب شد زخم دستم برطرف شد و توانستم باطن کف دستم را روی زمین بگذارم آن وقت واجب است بر من وضع باطن الکف. این علم اجمالی اقتضای احتیاط می‌‌کند.

توضیح بیشتر بدهم:

شما الان اگر دست‌تان جوری است که نمی‌توانید روی زمین بگذارید باطنش را تا دیروز که می‌‌توانستید باطن دست‌تان را روی زمین بگذارید چه می‌‌گفتید؟‌ می‌‌گفتید برائت جاری می‌‌کنم از وجوب تعیینی وضع باطن الکف علی الارض، و می‌‌توانم وضع ظاهر الکف علی الارض بکنم چون شاید فی علم الله آنی که واجب است وضع جامع الکف علی الارض است، پس با آن برائتی که دیروز جاری می‌‌کردید بر اساس این بود که شاید واجب وضع جامع الکف علی الارض باشد برائت جاری می‌‌کردید حالا استفاده می‌‌کردید از این برائت یا نمی‌کردید او مهم نیست مهم این است که برائت داشتید، حالا احتیاط می‌‌کردید بحث دیگری است برائت داشتید می‌‌توانستید جاری کنید برائت از وجوب وضع باطن الکف. می‌‌گفتید نتیجه به نفع وجوب جامع وضع کف اعم از ظاهر و باطن علی الارض است. امروز اگر بخواهید برائت جاری کنید معنایش این است که شاید فی علم الله وضع باطن الکف واجب باشد و من چون عاجزم تکلیف ساقط است، انشاءالله جامع واجب نیست جامع بین وضع ظاهر کف و باطن کف تا امروز مجبور بشوم وضع ظاهر الکف بکنم برای امتثال امر به جامع. خوش‌انصاف! دیروز برائت جاری می‌‌کردی می‌‌گفتی انشاءالله واجب وضع باطن الکف نیست جامع بین باطن الکف و ظاهر الکف واجب است، این‌جور می‌‌گفتی، امروز که عاجزی از وضع باطن الکف ورق برگشته می‌‌گویی انشاءالله وضع باطن الکف لازم بوده و من چون عاجزم از او تکلیف ساقط است، اصلا دستم را روی زمین نمی‌گذارم نه ظاهرش را نه باطنش را، ‌این یک بام و دو هوا شد یعنی خلاف علم اجمالی داری حرف می‌‌زنی چون اگر فی علم الله وضع باطن الکف علی الارض واجب بود برائت دیروزت بیخود بود، اگر وضع جامع کف بر زمین واجب بود برائت امروزت بیخود است که می‌‌خواهی اصلا دستت را روی زمین نگذاری بگویی کی می‌‌گوید که وضع جامع واجب است شاید وضع خصوص باطن واجب باشد و عاجزم از او تکلیف ساقط است. منتها دیروز که برائت جاری می‌‌کردی به شما اعتراض نمی‌کردیم علم اجمالی تدریجی نداشتی اما امروز که دستت زخم شده و عاجزی از وضع باطن کف بر زمین، علم اجمالی تدریجی شکل می‌‌گیرد: یا جامع واجب است پس چرا امروز برائت جاری می‌‌کنم از وجوب وضع کف بر زمین یا وضع باطن کف لازم است که چند روز دیگر که دستم خوب می‌‌شود، دکترها گفتند پانسمان کردیم تا یک هفته دیگر دستت خوب می‌‌شود بعدش می‌‌خواهم برائت جاری کنم، چون آن وقت قادر می‌‌شوم بر وضع باطن کف، برائت جاری کنیم از وجوب وضع باطن کف آن خلاف است، می‌‌شود علم اجمالی در تدریجیات و این منجز است. چرا این اشکال به آقای سیستانی و آقای حکیم وارد نیست چون آقای سیستانی و آقای حکیم می‌‌گویند در فرض تمکن از وضع باطن کف اصل برائت نداری که، اصالة الاحتیاط داری.

انصافا در فرض عجز از وضع باطن الکف علی الارض اثبات وجوب ظاهر الکف فی غایة الاشکال. چرا؟ برای این‌که می‌‌گوییم اما آن فرمایش آقای خوئی که گفت انصراف وضع الکف علی الارض یا وضع الیدین علی الارض نسبت به شخص مختار و متمکن به این است که باطن کف را روی زمین بگذارد اما نسبت به غیر متمکن هیچ انصرافی ندارد. آقا انصافا این عنوان‌ که السجود علی سبعة اعظم الجبهة و الیدان تا آخر که منصرف بود به کفان، و آن هم منصرف بود به باطن الکفین طبق آن بیانی که دیروز داشتیم، ظهور انصرافی‌اش این بود، این ظهور انصرافی نسبی نیست. می‌‌گوید سجده باید با وضع جبهه و کف دو دست بر زمین باشد، ‌مردم در ذهن‌شان می‌‌آید باطن کف.

[سؤال: ... جواب:] ظهور انصرافی باید درست بشود. ... آن تعارفی که مثل این‌که مردم روی دیوار نماز نمی‌خوانند، او که منشأ انصراف نمی‌شود باید ظهور انصرافی داشته باشد، مثل این‌که ظهور انصرافی "شیر بگیر" شیر گاو یا گوسفند بگیر، آقا می‌‌گوید پیدا نمی‌شود شیر حمار است، نسبت به عاجز از تهیه شیر گاو یا گوسفند انصراف ندارد شیر، اطلاقش شیر حمار را هم می‌‌گیرد، چه جور این حرف عرفی نیست، ‌انصراف شیر به شیر گاو و گوسفند است، اگر نمی‌توانی تکلیف ساقط است.

نقض نکنید به ما که زمزمه‌اش می‌‌رسد از اطراف که در قیام چرا نسبی بود؟ پیرمردی که یک مقدار انحنا دارد قیامش با قیام جوان راست‌قامت فرق می‌‌کند. من نمی‌خواهم بگویم اختلاف در مصادیق نیست اما این ظهور انصرافی وقتی بود در یک خطاب به یک قسم خاصی این وجهی ندارد فرق کند بین مختار و غیر مختار. قیام قیام است حالا مصداقا قیام کل شخص بحسبه.

[سؤال: ... جواب:] به تعدد دال و مدلول می‌‌گوید اقرأ القرآن آن تعدد دال و مدلول است، ذات قرائت مأموربه است دال آخری است، مناسبت حکم و موضوع که من یتمکن من القراءة الصحیحة یقرأ القراءة الصحیحة اما اگر انصراف دارد قرائت قرآن به قرائت عربیه، شخصی عاجز است از قرائت عربیه می‌‌گوید ترجمه قرآن را بخوانم، می‌‌گویند انصراف دارد اقرأ القرآن به قرائت عربیه. ... شک هم بکنید که عرض ما درست است یا فرمایش آقای خوئی، به نفع ماست، چون آقای خوئی می‌‌خواهد اطلاق دارد اسجد علی یدیک فقط در حق مختار انصراف دارد به وضع باطن الیدین، ما می‌‌گوییم: نه، ادعای ظهور کردیم حالا شک بکنید احتمال می‌‌دهیم که در حق همه به معنای وضع باطن الیدین علی الارض باشد.

[سؤال: ... جواب:] آیا ما لایؤکل لحمه (حرام‌گوشت) ظهور انصرافی ندارد به مثلا انسان‌ که حرام‌گوشت است دیگر، انصراف دارد حرام‌گوشت از انسان. اگر شما صرف تعارف را منشأ انصراف بخواهید قرار بدهید عرض کردم خلاف فرمایشات آقای خوئی است در جاهای دیگر و خلاف آن‌چه که مسلم است که مثلا صم فی نهار شهر رمضان انصراف ندارد از روز‌های دو ساعتی، حالا من یک مثالی زدم نگفتم روزهای 22 ساعتی بگویید چقدر تشنگی را تحمل کنیم، روزهای زمستان سوئد گاهی دو ساعت سه ساعت است، یکی بگوید من اگر جای خدا بودم نعوذبالله این روزه تو را قبول نمی‌کرد، دو ساعت و نیم که آدم اصلا همین‌جوری نه آب می‌‌خورد نه غذا می‌‌خورد، این چه روزه‌ای شد تازه روزه استیجاری می‌‌گیرد کلی هم پول می‌‌گیرد، خب شانسش زده، شما هم برو سوئد روزه استیجاری بگیر کسی جلویت را می‌‌گیرد؟ صم فی نهار شهر رمضان، نهار غیر متعارفه باشد، ‌باشد، چه وجهی دارد انصراف. ما در موردی گفتیم که انصافا این انس شدید ذهن به آن فردی که اقتضای طبع است و متعارف الوجود است که در حال سجود وضع باطن الیدین علی الارض بکند منشأ شده خفای صدق داشته باشد نسبت به وضع ظاهر الکفین علی الارض، ما این‌جور گفتیم. چرا می‌‌گویید نسبی است نسبت به عاجز، ‌اصلا هیچ انصرافی ندارد، ما نمی‌فهمیم این فرمایش را. ظهور انصرافیش در وضع باطن الکفین است و در مورد شخص مختار شک هم بکنیم در انعقاد اطلاق شک در اصل تکلیف داریم.

این‌که آقای حکیم گفتند دوران امر بین تعیین و تخییر است دقت کنید آقای حکیم اصل وجوب وضع را مسلم گرفت برای عاجز از وضع باطن الکف بحثش این بود که آیا متعین است وضع ظاهر الکف یا مخیریم بین وضع ظاهر الکف و وضع باطن الذراع، اصل وجوب وضع را برای این عاجز از وضع باطن الکف لازم دانست، ‌حالا به قاعده میسور تمسک کرد یا هر چه، بعد دنبال دوران امر بین تعیین و تخییر رفت، ما اشکال در اصول وجوب وضع داریم.

و همین‌طور است آن کسی که مقطوع الکفین است، به چه دلیل؟ این را دیگر آقای خوئی هم دارند می‌‌گویند به چه دلیل باید وضع کند باطن ذراعش را، الاقرب فالاقرب، گفتند وضع الیدین انصراف داشت، جالب این است که این‌جا را قبول دارد آقای خوئی، وضع الیدین انصراف داشت به وضع الکفین، ‌این آقا هم که کف ندارد، مثل حضرت عباس قطیع الکفین است. اگر (دقت کنید) در همین کسی که قطیع الکفین است بخواهید مثل آقای خوئی مشی کنید بگویید دو دسته روایات داریم: یک دسته روایاتی که یدین دارد، این در حق مختار منصرف است به کفین، در حق غیر مختار که منصرف نیست به کفین. و حالا صحیحه میمون قداح هم که داشت یسجد ابن آدم علی جبهته و یدیه و رجلیه، اما صحیحه زراره در اکثر نسخه‌ها که در وسائل هم هست دارد که انما السجود علی سبعة اعظم الجبهة و الیدان، آن نقل خصال که داشت الکفان اگر آقای خوئی آن را قبول کند که باعث اضطراب نسخه می‌‌شود، چون دو تا نسخه که نیست، یک نسخه است، مگر آن صحیحه حماد را بپذیرد که در صحیحه حماد آن‌جا هم کفین داشت منتها حکایت فعل بود که امام صادق علیه السلام سجد علی جبهته و الکفین. بهرحال اطلاقات می‌‌گوید وضع الیدین، در حق مختار منصرف به کفین است اما کسی که قطیع الکفین است چه انصرافی دارد؟

[سؤال: ... جواب:] صحیحه حماد که در مورد مختار است، انتظار داشتید امام صادق مثل قطیع الکفین عمل کند؟ او که در مورد مختار است. آنی که کفین دارد گفتند که وضع الکفین کند، آنی که کفین ندارد مقید ندارد، خب تمسک کنید به اطلاق سجود علی الیدین. آنی که کفین ندارد به او می‌‌گویند وضع الکفین کند علی الارض؟ خب کفین ندارد، صحیحه حماد هم راجع به امام صادقی است که کفین داشت. ... و قال انما السجود علی سبعة اعظم الجبهة و الکفان آن برای کسی است که کفان دارد، اگر کفان ندارد، خب چیزی که ندارد خب ندارد. ظاهر این تعبیر فرض وجود موضوع است، وقتی موضوع ندارد که اصلا روایت نمی‌گیرد.

وانگهی حالا که الصلاة لاتسقط بحال داریم مقدار ضرورت چیست، مقدار ضرورت این است که وضع الکفین نکند، اگر مقید است، ضرورت دارد ترک کند این قید را، الصلاة لاتسقط بحال می‌‌گوید عیب ندارد اگر ضرورت دارد ترک کنی این قید را قبول است اما برای چی وضع الیدین را ترک می‌‌کنی؟ مثل این‌که سجود یک قیدی دارد، آن را عاجزم، اصل سجود را برای چی ترک کنم. وضع الیدین یک قیدی دارد اصلا وضع الکفین قیدش است آن هم شامل قطیع الکفین بشود که نمی‌شود، الصلاة لاتسقط بحال می‌‌گوید از این قطیع الکفین تکلیف ساقط نیست، وقتی تکلیف ساقط نبود اطلاق دلیل السجود علی سبعة اعظم الجبهة‌ و الیدان می‌‌گیرد این را. فقط چیزی که ما می‌‌گوییم این است که انصراف دارد یدین به باطن کفین یا به اصل کفین برای همین می‌‌گوییم یدین شامل است نه این‌که مقید دارد اصلا انصراف دارد از این شخص که قطیع الکفین است. و لذا ما هیچ دلیلی بر وجوب وضع ذراع بر حق این قطیع الکفین نداریم. راجع به این مواضع سجود کمتر می‌‌شود، مواضع سبعه می‌‌شود مواضع خمسه، چه عیب دارد؟

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که قبول دارید انصراف را در حق مختار، انصراف را قبول کردید، کسی که قبول بکند که نسبت به مختار می‌‌گوییم متعین است وضع باطن الکفین. نسبت به عاجز ما می‌‌گوییم ظهور اطلاقی نداریم که واجب است او وضع الیدین بکند یا وضع الکفین بکند که بگوییم یعنی وضع ظاهر الکفین در حق او و لذا برائت جاری می‌‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] شخص غیر قادر اقل و اکثر است. ... در اقل و اکثر شد برائت از اکثر. یعنی احتمال می‌‌دهی آقای سیستانی باید بگوید در اقل و اکثر هم احتیاط؟ اقل و اکثر است دیگر، ‌ما نمی‌دانیم این آقا یک فعل زایدی به نام وضع الظاهر الکفین بر او واجب است یا نه‌ این فعل زاید می‌‌شود دوران امر بین اقل و اکثر، ‌خب برائت جاری است دیگر. در دوران امر بین تعیین و تخییر آقای سیستانی اصالةالتعیین است مشهور اصالة‌التعیین هستند، ‌در اقل و اکثر که برائت از اکثر قائلند. ... سایر مواضع را که باید بزند روی زمین. نسبت به وضع الیدین شک در اصل وجوب داریم. ... یک چیزی [روی زمین بگذاریم] چیه؟ یک چیزی یعنی ابهامینش را بله [بگذارد]. نخیر اصل وجوب وضع الیدین برای قطیع الکفین یا برای عاجز از وضع باطن الکفین اصل وجوب وضع یدین به هر نحوی مشکوک است. [سؤال: آقای سیستانی می‌‌گویند چیزی روی زمین نگذاریم؟ جواب:] بله منتها در وضع ظاهر الکفین می‌‌گوید برای این‌که شماها خیلی اعتراض نکنید احتیاط واجب می‌‌کنیم، آن هم از ترس شماها. ... آقای حکیم که از باب قاعده میسور گفت اصل وضع واجب است اما امر دائر است که بگوییم ظاهر الکف را بگذارد یا باطن الذراع را یا متعین است ظاهر الکف‌ او می‌‌شود دوران امر بین تعیین و تخییر.

[سؤال: ... جواب:] اگر شما سجده ثالثه و رابعه بکنید بدون وضع الیدین این زیاده سجده در نماز نیست؟ دستت هم اگر پشت گردنت بگیر، به علامت تسلیم!! شما شبهه دارید؟ خدا انشاءالله شبهات شما را برطرف کند.

راجع به دوران امر بین تعیین و تخییر یک چیزی بگویم بعد برویم راجع به بحث استیعاب، اگر وقت شد بحث کنیم. یک نکته‌ای شاید ظاهر باشد از کلمات آقای سیستانی در وجه دوران امر بین تعیین و تخییر که ایشان اصالة التعیین شده آن را ما قبلا جواب دادیم ولی مناسب است که باز اشاره کنم.

گفته می‌‌شود شما برائت از محتمل التعیین که جاری می‌‌کنید بلامعارض، این معارضش برائت از وجوب جامع است، می‌‌گویند برائت از وجوب جامع چه اثری دارد؟ گفته می‌‌شود شما شک که می‌‌کنید در اصل وجوب تخییر برائت جاری نمی‌کنید؟ برائت از وجوب کفاره مخیره نسبت به جماع دوم در ماه رمضان در روز ماه رمضان، برائت جاری می‌‌کنید دیگر، ‌اگر شک کنید برائت از وجوب جامع جاری می‌‌کنید، پس برائت از وجوب جامع فی حد نفسه جاری است.

اتفاقا ریشه این اشکال هم در کلمات خود آقای خوئی هست. توضیح نمی‌دهم فقط می‌‌گویم مراجعه کنید، موسوعه جلد 12 صفحه 225. گفته می‌‌شود که شما همیشه اصل برائت را که جاری می‌‌کنید در یک حکمی ببینید وجود این حکم نسبت به عدم این حکم کلفت زایده دارد یا نه؟ وجود وجوب تخییری نسبت به عدم وجوب تخییری کلفت زایده دارد دیگر، شما زرنگی می‌‌کنید برائتی ها! می‌‌آیید می‌‌گویید نبود وجوب تخییری به جایش بودِ وجوب تعیینی کلفت دارد، بگویند وجوب تخییری نیست وجوب تعیینی هست این کلفت دارد. این‌جور حساب می‌‌کنید می‌‌گویید پس برائت جاری نیست. این طرز محاسبه نیست، شما می‌‌خواهید برائت از یک حکمی جاری کنی نباید بگویی اگر این حکم نبود یک حکم دیگر بود واویلا بود بعد بگو برائت برای چی جاری کنم اگر این حکم نبود حکم دیگر می‌‌آمد بدتر از این بود پس بگذار همین باشد، صد رحمت به این حکم. شما باید حساب کنید وجوب تخییری اگر باشد کلفت دارد برائت می‌‌گوید انشاءالله نیست، همین، این‌جوری حساب کن، اگر وجوب تخییری باشد کلفت دارد برائت می‌‌گوید نیست نفی کلفت می‌‌کند‌، ‌این زرنگی‌ها درست نیست که بگوید اگر وجوب تخییری نباشد وجوب تعیینی است، او محتمل التعیین است او سخت است حالا که این‌جور است پس برائت از وجوب تخییری جاری نمی‌کنیم.

جوابش این است که من این‌جوری نمی‌گویم، من می‌‌گویم من بیچاره علم اجمالی دارم این را نادیده نگیرید، ‌علم اجمالی دارم یا واجب تخییری است صوم یا اطعام یا واجب تعیینی است صوم، منِ مبتلا به علم اجمالی در حق من ببینید برائت از وجوب تخییری نفی کلفت می‌‌کند یا نه، این را حساب کنید، بله من قبول دارم آنی که علم اجمالی ندارد اصل وجوب تخییری مشکوک است معلوم است که برائت از وجوب تخییری در حق او موافق امتنان نفی کلفت می‌‌کند چون اگر شارع می‌‌گفت احتیاطا این وجوب تخییری را عمل کند مجبور بود کفاره بدهد برای جماع دوم هم در یک روز. نه، ‌نسبت به من که علم اجمالی دارم، من علم اجمالی دارم شارع چرا نادیده بگیرد، من که علم اجمالی دارم یا واجب تخییری است صوم و اطعام یا واجب تعیینی است صوم، در حق من برائت از وجوب جامع جاری نیست، چرا؟ برای این‌که برائت از وجوب جامع یعنی ترخیص در مخالفت قطعیه، یعنی نه اطعام بکن نه صوم، خب من علم اجمالی دارم نه اطعام کنم نه صوم مخالفت قطعیه است، برای من که علم اجمالی دارم برائت از وجوب جامع اثر ندارد به این معناست که مستلزم ترخیص در مخالفت قطعیه است، و لذا جاری نیست، بحث این نیست که برائت از وجوب جامع نفی کلفت وجوب جامع می‌‌کند، ‌بله نفی وجوب جامع می‌‌کند اما برای کی، ‌برای کسی که آن علم اجمالی را ندارد احتمال می‌‌دهد اصلا نه وجوب تعیینی باشد نه وجوب تخییری اما من که علم اجمالی دارم برائت از وجوب جامع برای من یعنی ترخیص در مخالفت قطعیه یعنی نه اطعام کن نه صوم خب من که یقین دارم اگر هر دو را ترک کن گناه کردم و لذا برائت جاری نیست، برائت از وجوب تعیینی صوم جاری می‌‌شود بلامعارض.

این نکته‌ای بود که چون نقل شد از آقای سیستانی که ایشان بر اساس همان نکته که برائت از وجوب جامع در مقابل اثبات وجوب جامع نفی کلفت زایده می‌‌کند، چرا جاری نشود و تعارض بکند با برائت از محتمل التعیین، جوابش را عرض کردم:‌ برای من عالم اجمالی برائت از وجوب جامع ترخیص فی المخالفة القطعیة، و لذا جاری نیست تا تعارض بکند با برائت از محتمل التعیین.

کلام واقع می‌‌شود در لزوم استیعاب در وضع کفین، انشاءالله روز شنبه.

و الحمد لله رب العالمین.